



سورة النمل: آيات: ٣٦-٤٤

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَ بِمَالِ فِرْعَوْنَ لَمَّا أَخَذَ مِنَ الْمَخِيرِ مِمَّا آتَاكُمْ بِرَأْسِهَا قَدْ هَدَاكُمْ لَقَدْ كُنْتُمْ تَرِيعُونَ (٣٦)

ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَهُمْ بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ (٣٧)

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (٣٨)

قَالَ عَفَرْتُ مِمَّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ (٣٩)

قَالَ الَّذِي عِنْدَ عِلْمٍ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ

رَبِّي لِيَلْبِسُنِي مِنَ الْكُفْرِ وَكَفَرْتُ بِرَبِّي فَأِنَّ مَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَّبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ (٤٠)

قَالَ نَكِرُوا لَهُ أَعْرَاشًا أَنْ نَنظُرَ أَهْتَدَىٰ أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَّا يَهْتَدُونَ (٤١)

فَلَمَّا جَاءَتْ قَيْدًا هَا كَذَآءُ عَرَشِكِ قَالَتْ كَانَ هُوَ وَأُوْتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ (٤٢)

وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ (٤٣)

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّن قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي

ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلرَّبِّ الْعَلَمِينَ (٤٤)

به نام خداوند بخشنده و مهربان

چون قاصد نزد سلیمان آمد، سلیمان گفت: آیا می خواهید به مال مرا یاری کنید؟ آنچه خدا به من داده از آنچه به شما داده بهتر است. نه، شما به هدیه خویش شادمان هستید. (۳۶)

اکنون به نزدشان بازگرد. سپاهی بر سرشان می کشیم که هرگز طاقت آن را نداشته باشند. و به خواری و خفت از آنجا بیرونشان می کنیم. (۳۷)

گفت: ای بزرگان، کدام یک از شما تحت او را پیش از آنکه به تسلیم نزد من آیند- برایم می آورد؟ (۳۸)

عفریتی از میان جنها گفت: من، قبل از آنکه از جای برخیزی، آن را نزد تو حاضر می کنم، که من بر این کار هم توانم و هم امین. (۳۹)

و آن کس که از علم کتاب بهره ای داشت گفت: من، پیش از آنکه چشم بر هم زنی، آن را نزد تو می آورم. چون آن را نزد خود دید، گفت: این بخشش پروردگار من است، تا مرا بیازماید که سپاسگزارم یا کافر نعمت. پس هر که سپاس گوید برای خود گفته است و هر که کفران ورزد پروردگار من بی نیاز و کریم است. (۴۰)

گفت: تحتش را دیگرگون کنید، ببینیم آن را بازی شناسد یا از آنهاست که باز نتوانند شناخت. (۴۱)

چون آمد گفتندش: آیا تحت تو چنین بود؟ گفت: گویی همان است. و ما پیش از این آگاه شدیم و تسلیم بوده ایم. (۴۲)

و او را از هر چه به جز خدای یکتای پرستید، بازداشت. زیرا او در زمره کافران بود. (۴۳)

گفتندش: به سخن قصر در آی. چون بیدش پنداشت که آبگیری ژرف است. دامن از ساقهایش برگرفت. سلیمان گفت: این صحنی است صاف از آبگینه. گفت: ای پروردگار من، من بر خویشتم ستم کرده ام و اینک با سلیمان در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم. (۴۴)